



برگرفته از کتاب هنر و اندیشه های اهل هنر

امیل برنار، نقاش و نویسنده، سزان را به سال ۱۹۰۴ در اکس (۶) ملاقات کرد. ضمن مکاتبات بعد، هنرمند با سابقه تر، به تشریح اولویت های حرفه خود پرداخت. برنار در نوشته های بعدی خود به این نامه ها اشاره می کند. تفسیرها و برداشت های عمیق وی از کار سزان نشان می دهد که محرم اسرار و دوست نزدیک وی بوده است. مقاله حاضر برگرفته از نامه های سزان اثر جی. ریوالد (چاپ چهارم، سال ۱۹۷۶) است.

پل سزان

قسم خورده ام که تا آخرین لحظه نقاشی کنم

ترجمه: مینا نوایی

اکس، ۱۲ مه ۱۹۰۴

[...] باید بگویم که مشغله زیاد و سن بالا، علت اصلی تأخیر در پاسخگویی به نامه شما بوده است. در نامه اخیرتان با ذکر عناوین آن همه متنوع، حسابی مایه سرگرمی و رضایت خاطر من شدید، هر چند که همه آن مطالب راجع به هنر بود ولی نمی توانم همه تغییرات و پیشرفت های آن را پی گیرم.

قبلا به شما گفته بودم که تا چه حد از نوق و طبع ردون (۴) لذت می برم و از صمیم قلب، احساس و تحسین وی را نسبت به دولاکروآ تأیید می کنم. نمی دانم آیا این مزاج ناسالم هرگز به من امکان تحقق رویایم یعنی ترسیم دیدگاه متعالی او را می دهد، یا خیر. کارم خیلی کند پیش می رود، چون طبیعت، خود را به شیوه هایی پیچیده به من می نمایاند؛ و روند لازم آن پایانی ندارد. باید به الگو (مدل) نگاه کرد و خیلی دقیق حالت های آن را حس کرد و در عین حال احساس خود را به نحوی کاملاً متمایز و با قدرت هر چه تمام تر بیان کرد.

نوق، بهترین دارو است؛ خیلی هم کمیاب است. نوق و طبع هنری در افراد بسیار بسیار معدودی یافت

اکس - آن - پرووانس، (۳) ۱۵ آوریل ۱۹۰۴

[...] از ابراز همدلی گرم و هنرمندانه شما از راه نامه ای این همه محبت آمیز بسیار متشکرم. دلم می خواهد آنچه را که قبلاً گفته بودم، دوباره در اینجا تکرار کنم: طبیعت را با ترسیم انواع استوانه، کره، مخروط و هر حجم هندسی دیگر در دورنمایی مناسب نشان دهید به نحوی که هر یک از اضلاع این اشیا یا سطوح مستقیماً روبرو مرکز باشد. خطوط موازی با افق، پهنا را می نمایند، مقطعی از طبیعت یا به عبارت بهتر، مقطعی از نمایشی که «پدر قاهر متعالمان، خداوند» پیش چشمان ما گسترده است. خطوط عمود بر افق، عمق را می نمایند ولی طبیعت از نظر ما انسان ها، بیشتر عمق است تا سطح، به همین دلیل است که لایه لای شعاع های سبک نور که با رنگ قرمز زرد کشیده می شوند، مقدار مناسبی رنگمایه آبی می زنیم تا احساس هوای آزاد به وجود آید. باید بگویم که دید دیگری نسبت به نگاه شما از طبقه زیرین کارگاه پیدا کردم؛ دید شما خیلی خوب است. فکر می کنم که باید به همین متوال ادامه دهید. درک درستی از آنچه باید انجام بگیرد، دارید و خیلی زود به امثال گوگن و لوان [گوگ پشت خواهید کرد!...]

● برای پیشرفت، فقط باید به طبیعت توجه کرد
و چشم را بر اثر آشنایی و پیوند بیشتر با آن، تربیت کرد.



Madame Cezanne in the Greenhouse, circa, 1890, oil, 92x73 cm. New York, Metropolitan Museum of Art.

می‌گویم که: نقاشان باید خود را تمام و کمال وقف شناخت طبیعت کنند و بکوشند تا تصویرهایی بیافرینند که آموزنده باشند. حرف زدن درباره هنر همیشه بی فایده بوده است. پیشرفتی که هر کس در حرفه خود بدان نایل می‌شود، به خوبی جبران کننده درک نشدن وی از سوی اهلان جامعه است.

اهل قلم افکار خویش را به صورت انتزاعی بیان می‌کنند، در حالی که نقاش به کمک طرح و رنگ، شکلی عینی و ملموس به احساسات و ادراک خود می‌دهد. هیچ یک نیز در برخورد با طبیعت، نه خیلی دقیق، نه خیلی صادق و نه کاملاً منقاد آن است. ولی همین افراد در انتخاب

می‌شود. هنرمند باید هر نوع داوری را که مبتنی بر مشاهده هوشمندانه خصوصیات نیست، دور بیندازد. هنرمند باید از طبع ادبی بی‌ی که در اغلب موارد نقاش را از مسیر واقعی خود دور می‌کند، برحذر باشد؛ منظورم از طبع ادبی - مطالعه دقیق و جزء به جزء طبیعت - و غرق شدن در تأملات معنوی و غیرملموس است.

اکس، ۲۶ مه ۱۹۰۴

[...] به طور کلی با نظر شما که قصد بسط و تشریح آن را در مقاله بعدیتان برای نشریه اکسیدان (۵) (غرب) دارید، موافقم. ولی هنوز هم سر حرف خودم هستم و

الگو کمابیش مسلط هستند و قبل از هر چیز تسلطی خاص بر شیوه های بیان احساس خود دارند. سعی کنید به عمق هر چه در برابرتان می بینید، پی ببرید و وجود خود را تا حد امکان به شکلی منطقی مطرح کنید. [...]

اکس، ۲۵ ژوئیه ۱۹۰۴

[...] همین الان نشریه اکسیدان به دستم رسید. فقط می توانم از بابت آنچه راجع به من نوشتید، از شما تشکر کنم.

متأسفم که هر دو متفق‌الرأی نیستیم. ولی شخصاً ترجیح می دهم که نظراتم صرفاً زمانی که منطبق با طبیعت و واقعیت است، صحیح بنماید. اینگرس (۶) علی‌رغم «سبک» و هوادارانش، نقاشی بسیار معمولی و بیش‌یا افتاده است. بزرگان که شما باید آنان را بهتر از من بشناسید، ویزی و اسپانیایی هستند.

برای پیشرفت، فقط باید به طبیعت توجه کرد و چشم را بر اثر آشنایی و پیوند بیشتر با آن، تربیت کرد. از طریق مشاهده و کار زیاد، دیدگاهتان هم‌سو و هم‌جهت با طبیعت می‌شود. منظورم این است که در یک پرتقال، یک سیب، یک توپ، یک متر و خلاصه در همه چیز، نقطه اوجی وجود دارد و این نقطه - به رغم تلاش‌های فراوان، تمهیدات نور و سایه، به کارگیری رنگ‌های لطیف و احساس برانگیز - همیشه نزدیکترین نقطه به چشم ماست. لبه‌های اشیا به طرف مرکزی در افق کشیده می‌شوند. حتی با استعداد و طبعی ضعیف و کم‌مایه نیز می‌توان نقاشی کرد و بسیاری از حالت‌های نقاشان را فهمید.

می‌توان بسیار کارهای خوب خلق کرد بدون اینکه هماهنگ‌کننده یا رنگ‌پرداز خیلی ماهری بود. فقط کافی است که حس و درک هنری داشته باشیم و همین حس است که بی‌تردید مایه وحشت بررژواها می‌شود. در نتیجه بنیادها، مقرری‌ها و افتخارات ممکن است که صرفاً برای ابلهان، شیادان و اراذل باشند: منتقد هنری نباشید. فقط نقاشی کنید. تنها راه‌هایی همین است. [...]

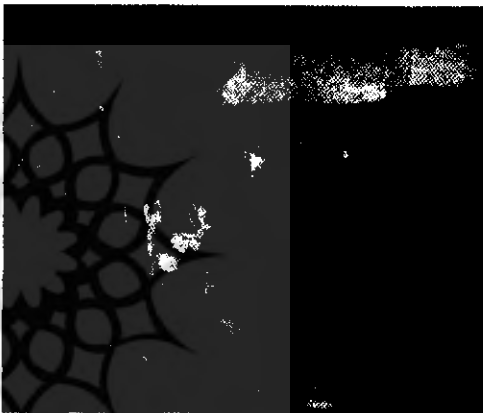
اکس، ۲۳ دسامبر ۱۹۰۴

[...] نمی‌توانم با شما وارد بحث از مباحث زیبایی‌شناسی بشوم. من هم مثل شما طرفدار قوی‌ترین هنرمند و نیز می‌توانم تین تورتو (۷) هستم. نیاز به یافتن نقطه اتکایی معنوی و فکری در کارتان، که مطمئناً کاملاً ضروری است، باعث می‌شود تا همواره مراقب و گوش به زنگ باشید. بی‌وقفه در جست‌وجوی راه‌هایی برآید که شما را قطعاً به سوی آشنایی با طبیعت و یکی شدن با آن رهنمون می‌شود؛ شیوه‌های بیانی خاص خود را بجوید و مطمئن باشید که روزی که آنها را بیابید، بی‌هیچ تلاشی می‌توانید راه‌های مختلفی را که چهار یا پنج هنرمند بزرگ و نیز در پرداخت طبیعت به کار می‌بردند، دوباره کشف کنید.

واقعیت این است که به اعتقاد من بی‌هیچ تردیدی، حس ادراک نور و نورشناسی به وسیله اندام‌های بینایی ما ایجاد می‌شود و از این رو امکان طبقه‌بندی سطوح مختلف ادراک رنگ نظیر نور، نیم‌سایه یا ربع‌پرده فراهم



Basket of Apples, 1890-1894, oil. Chicago, Art Institute.



The House of the Hanged Man, Auvers sur Oise, 1873, oil, Paris, Musée d'Orsay.



Landscape with Red Roof (Pine Tree at L'Estaque), 1876, oil on canvas, 73x60 cm, Paris, Musée de l'Orangerie, Walter Guillaume Collection.

● اهل قلم، افکار خویش را به صورت انتزاعی بیان می کند، در حالی که نقاش به کمک طرح و رنگ، شکلی عینی و ملموس به احساسات و ادراک خود می دهد.



Maincy Bridge, near Melun, formerly known as Mennesy Bridge, circa 1879, oil, 58.5x72.5 cm. Paris, Musee d'Orsay

نظرم می رسد که می توانم بهتر ببینم و بهتر دربارۀ جهت مطالعاتم بیندیشم. آیا بالاخره می توانم به آنچه این همه در راهش سختی و مصیبت کشیده ام، برسم؟ امیدوارم. ولی مادام که به آن دست نیافته ام، رنگه های مبهم از ناآرامی و تردید در وجودم ریشه می دواند که فقط زمانی برطرف خواهد شد که به سرمنزل مقصود برسم و بتوانم چیزی را محقق کنم که بهتر از سابق باشد و به وسیله آن بتوانم نظریه ها را به اثبات برسانم. نظریه هایی که همیشه فی نفسه آسان به نظر می آیند و مشکلات فقط زمانی بروز می کنند که بخواهیم دلایلی در اثبات آنها ارائه کنیم. در نتیجه به مطالعاتم ادامه می دهم [...]

من همواره به مطالعه در طبیعت پرداخته ام ولی به نظرم می رسد که به کندی پیش می روم. خیلی دلم می خواست که کنارم بودید چون تنهایی آزارم می دهد. ولی من پیرو بیماریم و قسم خورده ام که تا آخرین لحظه نقاشی کنم و نگذارم که بیماری های مختلفی که در کمین پیرمردان است مرا از پا در آورند و شور و احساس ناکام مانده وجودم موجب سخافت و از بین رفتن حسم شود.

اگر فقط سعادت یک روز با شما بودن نصیبم می شد، می توانستم رودر دربارۀ تمام این مسائل با یکدیگر سخن بگویم. مرا می بخشید که مرتباً به همین مسأله باز می گردم. ولی معتقدم که پیشرفت منطقی هر چیز اساساً منوط به بررسی و مطالعه طبیعت است. راجع به مسائل فنی بعداً صحبت می کنیم، چون که مسائل فنی برای ما تنها راه های آسان القای احساسات در مردم و بدین وسیله فهماندن خودمان به آنان است. استادان بزرگی که تحسینشان می کنیم، همگی بدین گونه رفتار کرده اند [...]

1-Paul Gauguin

۲- مخفف نام شهر و ایالتی در فرانسه

3- Aix-en Provence 4- Roden 5- Occident

6- Ingres 7- Tintoretto

می شود؛ در نتیجه، اصلاً برای نقاش نور وجود خارجی ندارد. تا زمانی که باید برای رفتن از سیاهی به سفیدی، متکی به تجربیات و نکات غیر محسوس ارجاعی برای چشم و مغز باشیم، سردرگمی ما حتمی است؛ دیگر نمی توانیم بر خود مسلط و صاحب اختیار خود باشیم. در این دوره (مجبورم نظراتم را تا حدی تکرار کنم) باید دوباره به کارهای فوق العاده ای که از سال ها پیش بر جای مانده اند بازگردیم، کارهایی که تکیه گاه و آرامش دهنده ما محسوب می شوند. درست مثل همان کاری که یک تخته چوب برای آدم غرقه در آب می کند. [...]

اکس، ۲۳ اکتبر ۱۹۰۵

[...] نامه های شما به دو دلیل برای من اهمیت دارند: دلیل اول آن، کاملاً

خودخواهانه و شخصی است. چون که دریافت کردن نامه هایتان مرا از یکنواختی حاصل از ادامه بی وقفه کارم برای دستیابی به تنها و یگانه هدفم بیرون می کشند، یکنواختی ای که در لحظات خستگی جسمانی منجر به تحلیل و فرسودگی ذهنی می شود. علت دیگر آن اثبات مجدد سرسختی و استوار و بی تردید فراوانم برای شما در تحقق بخشیدن به آن بخش از طبیعت قابل ادراک برای قوه باصره مان است که ما را قادر به دیدن می کند. در حال حاضر مسأله ای که باید توسعه دهیم این است که -صرف نظر از روحیه، استعداد یا قدرتمان در مقابل طبیعت- باید تصویر هر چیزی را که می بینیم، نشان دهیم و تمام چیزهای دیگر را که در مقابلمان قرار دارند، فراموش کنیم. که این کار، به اعتقاد من به هنرمند امکان می دهد تا تمامی شخصیت خود را، هر چند کم مایه یا عالی، وقف این هدف کند.

حال در سنین پیری و در حدود ۷۰ سالگی، احساس و ادراک رنگها که نورهای مختلف پدید می آورند، از نظر من علت جداسازی ها و تجربیهایی است که به من اجازه نمی دهند تا بوم را به طور کامل باریک پر کنم و محدوده اشیا بی را که نقاط تماسشان با یکدیگر بسیار ظریف و حساس است، به درستی مشخص نمایم و نتیجتاً اینکه تصویر یا نقاشی من ناقص می ماند. از طرف دیگر هر یک از سطوح یکی روی دیگری می افتد و از آن نتوانم برسیو نیسم سر برمی زند، و باعث می شود تا اطراف هر شیء با خطی سیاه مشخص شود و این اشتباهی است که به هر قیمتی باید با آن مبارزه کرد. اما اگر به دقت به طبیعت بنگریم، به خوبی راه های نیل به این هدف در اختیارمان گذاشته می شوند.

اکس، ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۶

[...] همچنان از نظر روحی مشوش و آشفته ام که می ترسم هر آن همین عقل ناقص را نیز از دست بدهم. پس از آن موج هوای گرم و وحشتناک، هوا کمی بهتر و خنک تر شده است و همین، پس از دوره ای نه چندان کوتاه باعث آرام شدن ذهن و فکرمان شد. و حالاً به